

ژان لوک ماریون مرزهای منطق را محک می‌زند*

بروس ایس بنسون

ترجمه: دکتر رسول رسولی پور^۱ / آریا یونسی^۲

چکیده (مقدمه مترجم)

بنسون در نوشتار پیش‌رو به کلیت تفکر ماریون، فیلسوف - الهی‌دان، می‌پردازد که بسیاری از مفروضات سنتی فلسفه و الهیات را دگرگون کرده است. بنسون می‌گوید ماریون روش معمول فلسفی برای شناخت خدا را وارونه می‌کند، چراکه از نظر او به بت پرستی ختم می‌شود. ماریون بین بت و شمایل تمایز قایل می‌شود؛ در حالی که شمایل ناظر را به فراسوی خود، به آنچه که شمایل بازنمایی آن است هدایت می‌کند، بت در خودش می‌ماند. خدا تحت مقولات قرار نمی‌گیرد و قابل نامگذاری نیست، اما فلسفه دقیقاً همین کار را می‌کند. اما لوگوس فلسفی در مقابل لوگوس یوحنا یا لوگوس الهیاتی قرار می‌گیرد. در نتیجه ماریون خدا را پدیداری اشباع شده می‌داند، که برعکس پدیدارهای هوسرلی فاقد پس زمینه است، و بنابراین غیرقابل تسلط، شناخت و نامگذاری است. به همین دلیل ماریون می‌خواهد که فلسفه و الهیات را در راهی قرار دهد که از ذات خدا شروع کنند. بنسون در پایان استدلال می‌کند این ایده‌های ماریون اهمیت اساسی دارند و در آینده نزدیک اهمیت آنها بیشتر هم خواهد شد. **واژگان کلیدی:** ماریون، الهیات، فلسفه، خدا، پدیدارشناسی.

Jean Luc Marion Tests the Limits of Logic

Bruce Ellis Benson

Translated by: Dr. Rasoul Rasoulipour³ / Aria Younesi⁴

Abstract

Benson in this article discussed doctrines of Marion, philosopher and theologian, who changes many traditional assumptions of philosophy and theology. Benson maintains that Marion reverse the standard philosophical method regarding knowing God, for he think it leads to idolatry. Marion differentiates idol from icon: whereas icon take us to beyond itself, to which is represented, idol stay in itself. Classifying God in categories is impossible, and we cannot naming god, however philosophy act like that. But philosophical Logos is different from John's Logos, or rather theological Logos. Marion, therefore, regards god as excessive phenomenon which do not have context, in contrast with Husserlian phenomenon, which have context, so could not be overcome, known or named. Marion, for this reason, want to push philosophy and theology out to a path which is begun with God himself. Afterwards, Benson argues that this ideas, nowadays and in future, is very significant.

Keywords: Marion, theology, philosophy, God, phenomenology.

*. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Bruce Ellis Benson, "Jean Luc Marion Tests the Limits of Logic," *Christian Century*, 2003, pp. 22-25.

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه خوارزمی

۲. دانش آموخته فلسفه دانشگاه خوارزمی

3. Assistant Professor, Department of Philosophy, Kharazmi University. E-mail: rasouli@khu.ac.ir

4. BA of the Philosophy, Kharazmi University. E-mail:

Aryaounesy1367@gmail.com

[درباره نویسنده]: بروس ایس بنسون دانشیار فلسفه در دانشکده ویتون (دانشگاه ایالتی ایلینوی)^۵ است. استاد مهمان در دانشکده عمومی الهیات و استاد فلسفه دین در دانشکده الهیات یونیون است. او نویسنده *ایدئولوژی‌های منقوش، نیچه، دریدا و ماریون درباره بت پرستی مدرن*^۶ و به تازگی *باده نوازی سخن موسیقایی: پدیدارشناسی موسیقی*^۷ است. این مقاله در نشریه عصر مسیحیت، ۲۴ فوریه ۲۰۰۳، منتشر شده است.

وقتی ترجمه *خدا بدون وجود*^۸ ژان لوک ماریون در ۱۹۹۱ منتشر شد، در همان اوایل برای بسیاری روشن بود که نظریه‌ای جدید و پیامبرانه در الهیات و فلسفه دین است. از آن موقع نفوذ ماریون رو به افزایش بوده است. دیوید تریسی^۹ به معرفی او به جهان الهیات انگلیسی زبان (به ویژه آمریکایی) کمک شایانی کرد، و او [ماریون] به سرعت به استاد مهمان دائمی دانشگاه شیکاگو^{۱۰} تبدیل شد. وی همچنین استاد مهمان در دپارتمان فلسفه دانشکده بوستون^{۱۱} شد، مضاف بر اینکه در دانشگاه پاریس^{۱۲} درس می‌داد.

ماریون پیش از هر چیز فیلسوف و پایان نامه دانشگاهی‌اش عمدتاً درباره مکتب دکارت است. هرچند به طور فزاینده‌ای توجه فیلسوفان به آثاری مثل *خدا بدون وجود* که اثری الهیاتی است معطوف می‌شود. بی‌شک دغدغه دینی، دلیل اولیه‌ای است که ماریون را به صحبت (و همچنین بحث با دریدا^{۱۳}) در اولین همایش دین و پست مدرنیسم (۱۹۹۷) وادار کرده است. نظر پیامبرانه معمولاً نظری چالش طلب است، و ماریون مفروضات اساسی الهیات و فلسفه را به چالش می‌طلبد. او این کار را از طریق آثاری که خیلی هم دشوار هستند، اغلب فنی و

-
5. Weaton College (Illinois)
 6. *Graven Ideologies: Nietzsche, Derrida and Marion on Modern Idolatry*, (Inter Varsity Press)
 7. *Improvisation: of Musical Dialogue: A Phenomenology of Music*, (Cambridge University)
 8. *God without Being*
 9. David Tracy
 10. University of Chicago
 11. Philosophy Department at Boston College
 12. University of Paris
 13. Jacques Derrida

نظری، انجام می‌دهد. با اینکه علائق به شدت عملی دقیقاً در زیر سطح رویی قرار گرفته‌اند، گاهی آنها به راحتی دیده نمی‌شوند. اگر ضابطه «فیلسوف مشهور فرانسوی شدن» اثبات ذکاوت محض است، پس ماریون این دستور را کاملاً می‌شناسد و آن را از استادش دریدا یاد گرفته است. «داده شدن»^{۱۴} از این حیث (و بسیاری دیگر) به سادگی مبهوت کننده است: این امر تأثیر تفکر به شدت عمیق و بسیار اصیل است، هرچند نوع کتاب به آسانی و فوراً فهمیده می‌شود. علاوه بر این، تفکر ماریون صرفاً از پدیدارشناسی الهام نمی‌گیرد (که برای بسیاری کاملاً کافی است)، بلکه از طریق بازنگری حیرت انگیز برخی از دشوارترین مفاهیمش، به ویژه «داده شدگی»^{۱۵} به پیش می‌رود.

ماریون چگونه تفکر و کردار ما را به چالش می‌طلبد؟ ممکن است کسی با تأکید بر سه مضمونی که در سراسر تفکر ماریون جاری‌اند: بت پرستی،^{۱۶} داده شده بودن،^{۱۷} و عشق^{۱۸} پاسخ دهد. این مضامین در ماریون آنقدر نزدیک به هم قرار گرفته‌اند که غیرممکن است بتوان یکی را بدون دیگری مورد بحث قرار داد. تأمل ماریون بر آنها در چگونگی ترکیب علائق پدیدارشناسانه و الهیاتی مشخص است، به طوری که الهیات (یا دقیقتر مکاشفه) در مرتبه نخست قرار می‌گیرد. مانند پیامبری که توجهات را از خودش به پیام رسولانه معطوف می‌کند، ماریون می‌خواهد تمرکز

14. Being Given

Being given جمله واره‌ای مجهول و استمراری است که زمان آن مشخص نیست و می‌تواند در هر زمانی باشد. این ساختار هیچ معادل دقیقی ندارد، به همین دلیل آن را به مصدر «داده شدن» ترجمه کردیم؛ گرچه می‌توان آن را به «داده شده» برگرداند، ولی این معنی در ذهن فارسی زبانان اغلب در زمان گذشته فهمیده می‌شود. بنابراین، خواننده باید آگاه باشد که اولاً استمراری است دوماً زمانش مشخص نیست، پس این چیزی نیست که یک بار داده شود.

15. Givenness

Givenness واژه‌ای ساختگی در زبان انگلیسی است و به همین دلیل ما هم واژه «داده شدگی» را برای آن جعل کردیم.

16. Idolatry

17. The Gift

در اینجا نویسنده از لفظ the gift استفاده کرده است و ظاهراً در همان معنای givenness بکار برده است که معادل‌اند، اما بهتر بود یکدستی متن حفظ می‌شد.

18. Love

را از گیرنده - تمرکزی که از نظر او عملاً مشخصه هر فلسفه و الهیاتی است - بر فرستنده قرار دهد.

پس تصادفی نیست که مضمون «داده شدگی» کانون تفکر اوست، و همچنین «داده شدن» تا امروز خلاصه تفکر او بوده است. مسلماً ماریون در پیگیری بی‌امان این مضمون تنها نیست. در واقع، او ردای رسولانۀ امانوئل لویناس^{۱۹} فیلسوف [فرانسوی] را بر تن می‌کند، کسی که توجهات را به این سمت کشید که «دیگری»^{۲۰} به ویژه بیوه‌ها و یتیمان، جهان خود-مرکز ما را بهم می‌ریزند و وادار به عمل مان می‌کنند. لویناس متفکری عمیقاً مذهبی بود که یهودیتش در فلسفه‌اش مضمون (و در شرح تلمودی‌اش^{۲۱} نمایان) است. همچنین، ماریون کاتولیک به وضوح به متون مقدس^{۲۲} بر می‌گردد، اغلب متونی مبهوت کننده مشابه همان قطعات که همزمان جهت گیری فلسفی و الهیاتی را طلب می‌کنند.

برخی از بهترین‌های این متون در *خدا بدون وجود*، نوشته‌ای که بیش از همه دغدغه بت پرستی دارد، یافت می‌شوند. در نوشته‌ای قدیمی‌تر، *بت و دوری*،^{۲۳} ماریون بر شرح مشهور نیچه بر «مرگ خدا» صحه می‌گذارد، اما آن را در جهت مخالف جنبش «خدا مرده است» در دهه ۶۰ قرار می‌دهد. از نظر ماریون، این مرگ، مرگ «خدایی» زنده نیست، بلکه مرگ «خدای فیلسوفان» است. چنین مرگی بر پایان هر ایدئولوژی یا فلسفه‌ای (متافیزیکی) دلالت می‌کند که امکان مقوله بندی یا نامگذاری دقیق «خدا» را فرض می‌گیرد. مانند نیچه، ماریون فیلسوفان و الهی دانان را اغلب «بت پرست»^{۲۴} می‌داند، به این معنا که خدا را در تصور خود خلق می‌کنند و خدا را به عنوان برترین «وجود»^{۲۵} فرض می‌گیرند.

در *خدا بدون وجود*، ماریون راه‌های متفاوت تفکر درباره خدا به عنوان «فرا وجود»^{۲۶} را بررسی می‌کند. او با ترسیم تضاد بین بت^{۲۷} و شمایل^{۲۸} شروع می‌کند، تضادی که به واسطه آن

19. Emmanuel Levinas
20. Other
21. *Talmudic Commentaries*
22. Scripture
23. *The Idol and Distance*
24. Idolatrous
25. Highest "being"
26. Beyond Being
27. Idol

دروغ حمایت متنی^{۲۹} [مقدس] پیدا می‌کند. در حالی که بت چیزی است که نگاه خیره ما را نشان می‌دهد، شمایل دید ما را به سمت چیزی ورای آن هدایت می‌کند و بنابراین به چیزی فراسوی خودمان که نمی‌توانیم بر آن مسلط شویم. عالی‌ترین شمایل، خود مسیح است، که پولس^{۳۰} در نامه به کولسیان^{۳۱} (۱:۱۵) او را به عنوان تصویری [eikon] از «خدای ناپیدا» توصیف می‌کند. ماریون مخصوصاً این را با گفتن اینکه الهیات در مراسم عشای ربانی^{۳۲} «به پایان رسیده»^{۳۳} است، فیصله می‌دهد. دقیقاً مانند حواریون در راه دهکده عموآس،^{۳۴} در لحظه‌ای که نان تکه تکه می‌شود، است که ما نهایتاً «می‌بینیم»^{۳۵} همانطور که او اشاره می‌کند، «فقط در لحظه عشای ربانی است که کلمه^{۳۶} بر شخص نازل می‌شود.»

همه این در مورد چگونگی «دادگی»^{۳۷} کلمه به ما است. در واقع، لوگوس^{۳۸} فلسفه و لوگوس انجیل یوحنا ناسازگارند. از نظر یونانیان باستان، لوگوس (که می‌توان آن را به عقل^{۳۹} یا سامان^{۴۰} ترجمه کرد) درباره تسلط است: فهمیدن لوگوس چیزی، تسلط بر آن است. اما، از وقتی که لوگوس فلسفی (صرف نظر از [نوع] الهیاتی‌اش) در ما شروع به رشد کردن می‌کند، معمولاً به بت پرستی تبدیل می‌شود. در طرف مقابل این لوگوس بت پرستانه، لوگوس یوحنا متعلق به آن جهان نیست؛ و نه توسط فلسفه نه توسط الهیات هدایت نمی‌شود. یا به بیانی دیگر، این لوگوس «داده شده» است.

-
28. Icon
 29. Scriptural Support
 30. Paul
 31. Colossians
 32. Eucharist
 33. Done
 34. Emmaus
 35. See
 36. The Word

اشاره دارد به انجیل یوحنا (۲:۱-۲): «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود.»

37. Given
38. Logos
39. Reason
40. Order

به معنایی مهم، ماریون صرفاً سنت پدیدارشناسانه را جدی می‌گیرد. اینجا کمی از «پدیدارشناسی»^{۴۱} دور می‌شویم. به زبان ساده: پدیدارشناسان مدعی‌اند مشکل اصلی فلسفه این است که فیلسوفان تمایل دارند با نظریه‌ها شروع کنند و سپس جهان را برای انطباق با آن خم کنند. این ادعا، سرزنتشی منصفانه به نظر می‌رسد. بنابراین، راه حل، برگشتن و اجازه دادن به پدیدارها است (چیزی که بنیانگذار پدیدارشناسی، ادموند هوسرل،^{۴۲} «خود چیزها»^{۴۳} می‌نامد) تا نظریه‌ها را دیکته کنند. مانند این است به فیلسوفی بگوییم: «تو باید کمی بیشتر از برج عاجت بیرون بیایی.» اما ماریون همیشه رادیکال، مدعی است حتی هوسرل به اندازه‌ی کافی پیش نمی‌رود. به عقیده هوسرل، در مقابل «افق»^{۴۴} (به عبارت دیگر، «پس زمینه») پدیدارها قرار دارند. به بیانی دیگر، وقتی من شخص یا چیزی را می‌بینم، همیشه آن شخص یا چیز را در ارتباط با یک پس زمینه (و این شامل زمینه‌ی فرهنگی و حتی تاریخی هم می‌شود) می‌بینم. ماریون نه فقط می‌خواهد این پس زمینه را نادیده بگیرد (یا حداقل به آن گمان بد دارد)، بلکه وی مدعی است پدیدار لوگوس (صرف نظر از دیگر پدیدارها) همچون «پدیداری اشباع شده»^{۴۵} بر ما آشکار می‌شود. به عبارت دیگر، چیزهای زیادی وجود دارد که هرگز اذهان عاجز ما نمی‌تواند بر آن تسلط یابد. لوگوس به سادگی مقولات و روش‌های ما را برای فهم چیزها به چالش می‌کشد. اکنون به نکته اصلی بحث رسیده‌ایم. آیا (همانطور که ماریون اشاره می‌کند) هیچگونه «داده شدگی محض»^{۴۶} پدیدار، مادی یا معنوی، وجود ندارد؟

از این منظر، هوسرل را می‌توان با بیش از یک راه فهمید. ماریون تأکید می‌کند در واقع داده شدگی از ما و مفاهیم ما، استعلاء می‌یابد، عقیم می‌گردد و نهایتاً وابسته به آن‌ها نیست. و احتمالاً بهترین واکنش ما به این داده شدگی در عشق است. عشق بدون پرسش از اینکه چرا یا چه کسی یا سوالات مشابه کار می‌کند. عشق، فراهم کردن نظریات فلسفی یا داوری‌های اخلاقی نیست. به جای واکنش به چیزی که به ما داده شده است، از طریق کوره راه مفاهیم، به سادگی با عاشق شدن واکنش نشان می‌دهیم. یا می‌شود گفت: در حالی که منطق نظریات

41. Phenomenology
42. Edmund Husserl
43. The Things Themselves
44. Horizonte
45. Saturated Phenomenon
46. Pure givenness

موجود است، بگذاریم «منطق» عشق هم وجود داشته باشد. پس، دلیل خوبی برای اینکه عشق بارها و بارها در اندیشه ی ماریون ظاهر می‌شود، وجود دارد. چراکه آن را بدیلی برای منطق فلسفی و نیز فراهم کننده راهی بهتر برای سخن گفتن از خدا می‌داند. اما ماریون خود را درباره آنچه پدیدارشناسی همیشه در مورد آن است، محق می‌بیند. جمله یکی مانده به آخر «داده شدن» به ما یادآوری می‌کند عشق «انگیزه اساسی برای فهم پدیدارشناسانه» است. (نقل قولی از هایدگر^{۴۷}).

ماریون سعی در وارونه کردن روشی دارد که معمولاً فلسفه و الهیات در آن به پیش می‌روند. به جای شروع کردن با خودمان و مقولات و پس زمینه‌ها و روش‌های تفکرمان، سعی می‌کند کل قضیه را وارونه کند. البته اینکه آیا او می‌تواند این کار را انجام دهد، هنوز معلوم نیست. و فکر نمی‌کنم برای مدت مدیدی ناممکن باشد. ماریون (دقیقاً مانند لویناس) می‌خواهد فلسفه و الهیات را به راهی کاملاً رادیکال هدایت کند. پرسش صرفاً این نیست که آیا او می‌تواند این کار را انجام دهد، بلکه این هم هست که آیا واقعاً این بهترین کار است؟ سخت می‌شود تصور کرد آدم‌های بسیاری که مخالف انحراف از فلسفه و الهیات هستند، بت پرست باشند. با این همه، فیلسوفان برای مدت زیادی فکر می‌کردند دقیقاً این کار را می‌کنند، هرچند ممکن است خود را فریب داده باشند. چیزی که آزارنده‌تر است این است که آیا چیزی ذاتاً پیچیده در خود طرح وجود دارد.

آیا فروکاهش ماریون به داده شدگی محض شرایط مهم بسیاری را که فهمیدن و آگاه بودن از آنچه داده شده را ممکن می‌کنند، از یاد می‌برد؟ به بیانی الهیاتی، آیا لوگوس و حیانی به عنوان «پدیداری محض»^{۴۸} بدون هیچ افقی می‌تواند کارساز باشد؟ یا، آیا این لوگوس وابسته به، مثلاً، پیشگویی‌های کتاب مقدس^{۴۹} است (دست کم برای ما)؟^{۵۰} یا اینکه، وقتی در تکه تکه کردن نان، لوگوس برای ما حاضر می‌شود، معنای آن (بازهم، دست کم برای ما) چقدر وابسته به

47. Martin Heidegger

48. Pure Phenomenon

49. Old Testament

۵۰. منظورش این است که آیا صدق و کذب پیشگویی‌های کتاب مقدس مسیحی تأثیری در درستی و نادرستی این نظریه دارد یا خیر؟ مثلاً آیا اگر پیشگویی‌های کتاب مقدس اشتباه از آب در آیند، نظریه ماریون را هم به تبع آن باید کذب بدانیم؟ نویسنده از این جهت متعرض این شده است که ماریون، لوگوس کتاب مقدس را جدای از لوگوس فلسفه می‌داند.

واقعیت‌های زیستی و تجربه‌های زندگی و وقوع تاریخی بسیار خاصّ عید فصح^{۵۱} و شام آخر [عیسی (ع)]^{۵۲} است؟

این‌ها برخی از مهمترین دغدغه‌های من در مورد راه ماریون است، و فکر می‌کنم بنیادی باشند. اما، در کنار این، باید اضافه کنم که ماریون بسیاری نوشته‌های افسونگر، آموزنده و حتی هیجان انگیز دارد. اگر مطلب را با اصطلاحات قدیمی انجیلی بیان کنم، می‌گویم از وقتی ماریون می‌خوانم، احساس «مبارکی»^{۵۳} می‌کنم.

برایم جالب است که چگونه ماریون (دوشادوش لویناس و دریدا، صرف نظر از متفکران کمتر شناخته شده ولی نه کم اهمیت‌تر مانند ژان لوئی کرتیه،^{۵۴} ژان گرش^{۵۵} و میشل هنری^{۵۶}) چشم انداز پدیدارشناسی یا آنچه ما در این طرف آتلانتیک آن را «فلسفه قاره‌ای دین»^{۵۷} می‌خوانیم را دگرگون می‌کند. وقتی دومینیک ژانیکاد، گزارشش از آخرین وضعیت فلسفه در فرانسه را در ۱۹۹۱ (بنگرید به : پدیدارشناسی و چرخش دینی)^{۵۸} چاپ کرد، یادآور شد پدیدارشناسی امروزی فرانسه تحت سلطه علائق مذهبی و اخلاقی است که برای برخی از ما خبر بسیار خوبی است. ماحصل این است که به روشی واقعاً عمیق بازاندیشی می‌شود که ظاهراً و باطناً پیش‌گویانه است. به سختی می‌توان پیش‌بینی کرد که به کجا ختم خواهد شد. اما فکر می‌کنم با قاطعیت می‌توان گفت فلسفه قاره‌ای دین - که در هر دو سمت آتلانتیک پرورش می‌یابد - در سال‌های آتی، رشد فزاینده‌ای خواهد داشت. نظریه پیامبرانه ماریون یکی از دلایل آن است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

-
51. The Passover
 52. The Last Supper
 53. Blessed
 54. Jean-Louis Chretien
 55. Jean Greisch
 56. Michel Henry
 57. Continental Philosophy
 58. Phenomenology and the "Theological Turn"